

به نام خدا

پیچک در من تمام می شود

الهام دولت آبادی

www.ketabo.ir

سروش‌نامه : دولت‌آبادی، الهام، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور : پیچک در من تمام می‌شود

مشخصات نشر : تهران: ایرانیکا، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۹۲ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

شابک : 978-600-7515-03-7

وضعیت فهرست نویسی : فیای مختصر

یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۷۴۴۷۴



انتشارات ایرانیکا

پیچک در من تمام می‌شود

الهام دولت‌آبادی

صفحه‌آرا: آزاده گلشنی

طراح جلد: صدف مجلسی

چاپ و صحافی: معرفت

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

مقدمه

هایکو (کوتاه‌سرای) های دولت‌آبادی عالمی دیگر دارد. سراینده با عناصر طبیعت مانوس است، با آنها سخن می‌گوید، قوه خیال او به آنها احساس و انفعالات عاطفی می‌بخشد. او حتی، از اشیای بیجان، آفریدگانی دارای حسّ و عاطفه می‌سازد. درختان نگاه بهت‌زده دارند؛ دیوار از غم ترک برمی‌دارد؛ شکوفه‌ها با صدای بهار بیدار می‌شوند.

وی با پدیده‌های طبیعی، با ریشه خشکیده، برگ‌های پاییزی خسته از انتظار، پاییز به خواب رفته، برگ زرد بی‌رمق، بوته جامانده در سنگلاخ، کوچه مه‌گرفته، همحسی دارد.

شاعر از آنچه به ظاهر عادی و مبتذل می‌نماید به زبانی سخن می‌گوید که شأن و منزلتی پیدا می‌کنند. با خود می‌گوییم پس چرا ما

در آنها درنگ نمی‌کنیم، آنها را ندیده می‌گیریم، یا سزاوار اعتنا نمی‌بینیم. عناصر طبیعت، جاندار و بی‌جان، گیاه و جانور و انسان، در نظر او هم‌ارز و هم‌ترازند. آفریدگان از همه قلمروهای جمادی و نباتی و حیوانی — دریا، صدف‌های ساحل، باد، شب‌نم، شکوفه جامانده روی درخت، شاخه بید، پیچک، کفشدوزک، سنجاقک، پروانه، حلزون، لاک‌پشت، قورباغه، جغد منتظر سحرگاه — نظر او را جلب می‌کنند.

رویدادها و حرکات در طبیعت از نظر دولت‌آبادی دور نمی‌مانند. او رویش آرام شقایق را پی می‌گیرد؛ بیدار شدن شقایق با صدای بهار را درود می‌گوید؛ رقص حباب بر روی آب را به دیده تحسین می‌نگرد؛ نوازش باد رخسار آفتابگردان را حس می‌کند؛ خمیازه زنبق لابه‌لای انگشتان را می‌بیند؛ نجوای پرستو را می‌شنود؛ و، در همه آنها، لبخند خدا را می‌بیند و بوی خدا می‌شنود.

تعبیرهایی بدیع — لبخند می‌خک به چشمان پسرک مشتاق، صدای سکوت — در سروده‌های دولت‌آبادی جا خوش کرده‌اند.

بر روح پاک سراینده گاه نوستالژی روزگار کودکی دست می‌اندازد: کاغذهای رنگی را به یاد او می‌آورد که فرفره شده‌اند؛ جای بادبادک‌ها را خالی می‌کند؛ سر خوردن قایق کاغذی روی آب را پیش چشمش می‌آورد. گاه انفعالات عاطفی را با عناصر طبیعت تناظر می‌دهد: باد پاییزی را با نگاه سرد بی‌پایان، هراس واژه زنگ‌زده را در قلب کوه.

دولت‌آبادی به ندرت به خود بازمی‌گردد و یک دنیا حزن و غم را در درد دل‌هایی جانسوز — چون سکوت لانه کرده میان تار و پود بغض‌ها؛

قطرات اشک روی گونه‌ها؛ نجوای تنهایی، سکوتی که فریاد را می‌شکند —
به صحرا می‌افکند. در قطعه بسیار زیبایی می‌گوید:

صدایم را بی‌پروا به خاطر بسیار
نگاهم را بی‌پروا پس بده
چشم‌های تو بی‌پروا زیباست
اشک‌های من بی‌پروا با تو آغاز می‌شود
دست‌های من بی‌پروا منتظر توست
خیال من بی‌پروا در پی توست
و سرانجام، افسوس، بی‌وفا از یأس دم می‌زند و می‌گوید:
ناگه عشق من بی‌پروا گسسته می‌شود.
آنگاه به خود رو می‌کند و می‌افزاید:
صدای ترانه خاموش است
بی‌سبب دل سپرده‌ای به مرداب.

احمد سمیعی (گیلانی)

اسفند ۱۳۹۲